

معیارهای غلو در قرآن و روایات

داوود افقی*

چکیده

آنچه در این نوشتار به دنبال آن هستیم، به دست آوردن ملاک‌ها و معیارهایی از قرآن و احادیث معتبر است تا بتوان با آن ملاک‌ها، روایاتی را که احتمال اشتغال آنها بر اعتقادات و مفاهیم غلوآمیز می‌رود، شناسایی کرد.

در آیات قرآن، غلو همزاد و همراه کفر و شرک است و غالبان کسانی هستند که اعتقاد و سخنشان در باره دیگران به نفی ربوبیت الهی می‌انجامد و انکار عبودیت و بندگی دیگران را در پی دارد. انتساب ربوبیت و الوهیت به غیر خدا، انتساب صفات اختصاصی الهی به غیر خدا و نفی بشریت پیامبران الهی، ملاک‌های غلو در قرآن است، در روایات نیز، علاوه بر موارد قرآنی، اموری چون ادعای نبوت ائمه^{علیهم‌السلام} و تفضیل ائمه^{علیهم‌السلام} بر پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} از مصادیق غلو شمرده شده است. بررسی روایات موسوم به «قولوا فینا ما شئتم» نیز بخش پایانی این نوشته را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: غلو، معیارهای قرآنی غلو، معیارهای حدیثی غلو.

درآمد

معمولاً در بحث‌ها و نظراتی که در باره ویژگی‌های اهل بیت^{علیهم‌السلام} و روایات مشتمل بر آنها ارائه می‌شود، افراد بدون ملاک‌ها و معیارهای مستند و فقط بر اساس پیش فرض‌ها، سلیق و دیدگاه‌های شخصی نظر می‌دهند، فردی روایتی را غلوآمیز قلمداد می‌کند و شخص دیگر، آن را حداقل اعتقاد در باره اهل بیت^{علیهم‌السلام} می‌داند. از این رو، استخراج و تبیین معیارهایی از منابع قابل اعتماد، بسیار مهم و ضروری است.

نکته مهمی که نیاز ما را برای به دست آوردن ملاک‌ها و معیارهای غلو تشدید می‌کند، آن است که در متهم کردن راویان به غلو، نمی‌توان به رأی و نظر علمای رجال اطمینان نمود. بسیاری از بزرگان به

* دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش قرآن و متون اسلامی، دانشکده علوم حدیث قم.

این مسأله اذعان کرده‌اند که در موارد متعددی، دانشمندان رجال بر اساس اعتقاد خود، رأی به غالی بودن یک راوی داده‌اند.

وحید بهبهانی می‌گوید:

اعلم ان الظاهر، ان كثيراً من القدماء سبوا القميين منهم و (الغضائري) كانوا يعتقدون للأئمة عليهم السلام منزلة خاصة من الرفعة و الجلالة و مرتبة معينة من العصمة و الكمال بحسب اجتهادهم و رأيهم، و ما كانوا يجوزون التعدي عنها و كانوا يعدون التعدي ارتفاعاً و غلوّاً حسب معتقدهم، حتى انهم جعلوا مثل نفى السهو عنهم غلوّاً، بل ربما جعلوا مطلق التفويض اليهم - او التفويض الذي اختلف فيه كما سنذكر - او المبالغة في معجزاتهم و نقل المعجائب من خوارق العادات عنهم، او الاغراق في شأنهم و اجلالهم و تنزيههم عن كثير من النقائص، و اظهار كثير قدرة لهم، و ذكر علمهم بمكونات السماء و الارض، ارتفاعاً او مورثاً للتهمة به، سيما بجهة أن الغلاة كانوا مختلفين في الشيعة مخلوطين بهم، مدلسين. و بالجملة: الظاهر ان القدماء كانوا مختلفين في المسائل الاصولية ايضاً، فربما كان شيء عند بعضهم فاسداً او كفراً، غلوّاً او تفويضاً، او جبراً او تشبيهاً، او غير ذلك و كان عند اخر مما يجب اعتقاده، او لا هذا و لا ذلك، فعلى هذا ربما يحصل التأمل في جرحهم بأمثال الامور المذكورة.^۱

و مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می‌نویسد:

بارها گفته‌ایم که اتهام غلو به راویان غیر قابل اعتماد است؛ زیرا آنچه امروزه در مراتب و مقامات امامان عليهم السلام ضروری مذهب به شمار می‌آید، در گذشته نزد عده‌ای غلو به شمار می‌آمده است.^۲

از طرف دیگر، غلو اگر غلو در ذات نباشد، بلکه به نحو غلو در صفات باشد،^۳ با وثاقت قابل جمع است؛ هم‌چنان که سنی بودن با وثاقت قابل جمع است. ممکن است کسی در باره خصوصیات ائمه عليهم السلام دارای اعتقادات غلوآمیز باشد، اما فردی راستگو و موثق باشد، و از سوی دیگر، فردی که متهم به غلو نیست، امکان دارد نقل کننده مطالب غلوآمیز باشد، و یا این که فرد غالی، روایت را در غیر زمان غلو خود نقل

۱. اصول علم الرجال، ص ۱۰۸ (به نقل از فوائد وحید بهبهانی، ص ۳۸ ملحق به رجال خاقانی).

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳. غلو در ذات: «عبارت است از خارج کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام از حد ذات خود و رساندن آنان به مقام الوهیت و ربوبیت، و یا خارج کردن ائمه از مقام خود، یعنی امامت و رساندن آنان به مقام نبوت». غلو در صفات: «آن است که ائمه عليهم السلام را در همان حد ذات و مقام خود، یعنی بشر و امام نگه داریم، ولی صفات و ویژگی‌ها و اعمالی را که اولاً و بالذات مخصوص خداوند است، به آنان نسبت دهیم». در باره محدوده و انواع غلو رک: دانش‌نامه امام علی عليه السلام، ج ۳، ص ۳۸۰ - ۳۸۲ «مقاله غلو»، نعمت‌الله صفری فروشانی؛ مشکلة الغلو فی الدین فی العصر الحاضر، ج ۱، ص ۲۷ - ۳۹؛ الغلو فی الدین فی حياة المسلمين المعاصرة، ص ۷۰ - ۸۰؛ مکتب در قرآیند تکامل، ص ۶۰ - ۶۵.

کند. بنا بر این، ضروری است که ملاک‌های مشخصی برای غلوآمیز بودن توصیفی از اهل بیت علیهم‌السلام استخراج شود.

لازم به ذکر است که باید بررسی روایاتی که احتمال اشتغال بر مفاهیم غلو آمیز در باره آنها می‌رود، در دو مقام صورت بگیرد:

۱. مقام ثبوت،

۲. مقام اثبات.

در مقام ثبوت باید بررسی شود که آیا در واقع و نفس الامر (بدون توجه به این که روایت و دلیل ما در چه وضعیت و موقعیتی قرار دارد)، امکان اتصاف اهل بیت به اموری که در روایات به آن منتسب شده‌اند، وجود دارد یا نه؟ برای قضاوت در این مقام نیازمند تعریف خط قرمزها و ملاک‌هایی از قرآن، احادیث معتبر و عقل هستیم تا روایات را به این معیارها عرضه کنیم. از این رو، نوشته حاضر، ناظر به مقام ثبوت است و هدف ما تعریف همین خط قرمزها و معیارهاست. در مقام اثبات نیز با بررسی سندی و محتوایی، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که آنچه به اهل بیت نسبت داده شده تا چه حد قابل اثبات است؟^۴

قرآن کریم مهم‌ترین منبع در حوزه مطالعات دینی و اسلامی است. در این بحث نیز ابتدا معیارهای قرآنی غلو مطرح و در ادامه به معیارهای حدیثی خواهیم پرداخت.

معیارهای قرآنی

با مراجعه به آیات قرآن و دسته بندی آنها می‌توان امور زیر را به عنوان معیار و ملاک برای غلو مطرح کرد:

۱. انتساب ربوبیت و الوهیت به غیرخدا

این انتساب می‌تواند هم به صورت نفی ربوبیت الهی و پرستش غیرخدا باشد؛ مانند، بت‌پرستی، جن پرستی و پرستش ملائکه و هم در قالب شریک قرار دادن برای خداوند در ربوبیت و الوهیت؛ مثل قول به تثلیث و پنداشتن پسر برای خداوند آیات بسیاری به این مسأله اشاره دارند که برخی از آنها را از باب نمونه ذکر می‌کنیم:

﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمَّا بِاللَّهِ وَسُّلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۝﴾^۵

۴. برای بررسی بیشتر ر.ک: «دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث».

۵. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»^٦.

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^٧.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»^٨.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»^٩.

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»^{١٠}.

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءُ أَيَأْمُرُكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ»^{١١}.

و آیات بسیار دیگری که دلالت دارند بر این که، انتساب ربوبیت به غیر خداوند، چه به صراحت و چه به گونه‌ای که به نفی ربوبیت الهی بی‌انجامد، و یا غیر خداوند را حتی انبیا و اولیا در ربوبیت شریک او قرار دهد، کفر و شرک بوده و صاحبان این عقاید و گفتار مستوجب دوزخ و عذاب الهی هستند. در کنار این آیات، آیات زیادی در قرآن وجود دارد که بر عبودیت انبیاء و اولیاء و ملائکه تأکید دارند و همگی بیان‌گر این مطلب هستند که بارزترین خصوصیت مقربان الهی، عبودیت محض و خلوص توحید آنان است و هر اندازه که ولی خدا، مقامش بزرگ‌تر و تقریبش به خداوند بیشتر باشد، عبودیت و بندگی او نیز، فزون‌تر خواهد بود:

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ...»^{١٢}.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ»^{١٣}.

٦. سوره مائده، آیه ٧٢.

٧. سوره آل عمران، آیه ٨٠.

٨. سوره مائده، آیه ٧٧.

٩. سوره توبه، آیه ٣٠.

١٠. سوره آل عمران، آیه ٧٩.

١١. سوره سبأ، آیه ٤٠.

١٢. سوره نساء، آیه ١٧٢.

١٣. سوره انبیاء، آیه ٢٦.

﴿وَلَقَدْ سَبَّتْ كَلِمَتًا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾^{۱۴}.

۲. انتساب صفات اختصاصی الهی به غیر خدا به نحو مطلق

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که بر اختصاص صفاتی به خداوند دلالت دارد و این که تنها اوست که متصف به این صفات می‌شود؛ صفاتی چون، علم به غیب، خالقیت، رازقیت، محیی و ممیت بودن، حیات ذاتی و دیگر صفات ذاتی و فعلی خداوند.

نمونه‌ای از آیات:

﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ
وَكَيْلٌ﴾^{۱۵}.

﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ﴾^{۱۶}.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ
أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^{۱۷}.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ
يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^{۱۸}.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا
كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^{۱۹}.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ﴾^{۲۰}.

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ...﴾^{۲۱}.

۱۴. سوره صافات آیه ۱۷۱.

۱۵. سوره انعام آیه ۱۰۲.

۱۶. سوره زمر، آیه ۶۲.

۱۷. سوره یونس، آیه ۳۱.

۱۸. سوره روم، آیه ۴۰.

۱۹. سوره هود، آیه ۶.

۲۰. سوره روم، آیه ۳۷.

۲۱. سوره انعام، آیه ۹۵.

﴿قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^{۲۲}.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^{۲۳}.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...﴾^{۲۴}.

در این میان، آیات دیگری در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد، برخی افراد به اذن و عنایت الهی می‌توانند به این صفات متصف شوند؛ مثل انتساب، زنده کردن و میراندن و روزی دادن و... به برخی ملائکه^{۲۵} و یا انتساب خلقت، زنده کردن، میراندن و شفا دادن به حضرت عیسی علیه السلام^{۲۶} - که به اذن خداوند و برای اثبات نبوت او بود - و یا علم برخی از پیامبران به غیب،^{۲۷} بنا بر این، آیات حصر دلالت دارد که این صفات اصالتاً و ذاتاً از آن خداست و آیات دیگر نشان می‌دهد که به اذن و عنایت الهی افراد دیگری می‌توانند منتسب به این صفات شوند؛ اما نه به نحو استقلالی. البته میزان، محدوده و نحوه انتساب به خواست خداوند است؛ هم‌چنان که در برخی موارد، انتساب این‌گونه امور، از باب سببیت و وسیله بودن دیگران است؛ مثل انتساب زنده کردن و میراندن و روزی دادن به برخی ملائکه و یا در برخی موارد به عنوان معجزه پیامبر الهی مطرح شده است؛ مثل انتساب آفریدن، زنده کردن، میراندن و شفا دادن و... به پیامبران که در واقع، محدود به زمان و مکان و عمل خاصی بوده است و بر صدق ادعای نبوت گواه بوده است. در باره علم غیب نیز، علم کسانی که با عنایت الهی از غیب آگاه می‌شوند، وابسته به خواست و اراده الهی است و هر وقت خداوند اراده کند، از آنان سلب می‌شود و محدوده آگاهی از غیب نیز به خواست و اراده الهی بستگی دارد. در هر حال، روشن است که هیچ موجود دیگری را نمی‌توان به نحو مطلق و بدون قید و شرط متصف به این صفات کرد.

۳. نفی بشریت پیامبران الهی

از برخی آیات برمی‌آید که نفی بشر بودن انبیای الهی یکی از مصادیق غلو است و البته به دنبال انبیاء علیهم السلام در باره ائمه علیهم السلام نیز می‌توان گفت که هر سخن و اعتقادی که مستلزم خروج آنان از بشر بودن باشد غلو آمیز است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ إِلَهًا إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^{۲۸}.

۲۲. سوره نمل، آیه ۶۵.

۲۳. سوره هود، آیه ۱۲۳.

۲۴. سوره انعام، آیه ۵۰.

۲۵. سوره نساء، آیه ۹۷؛ سوره انعام، آیه ۶۱؛ سوره محمد، آیه ۲۷؛ سوره نحل، آیه ۲۸ و ۳۲.

۲۶. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹؛ سوره هود، آیه ۴۹؛ سوره یوسف، آیه ۱۰۲؛ سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷؛ سوره تکویر، آیه ۲۲ - ۲۴.

۲۸. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^{۲۹}.

در مجموع، با توجه به آیات الهی می‌توان گفت که در قرآن کریم غلو همزاد و همراه کفر و شرک است و غالیان کسانی هستند که اعتقاد و سخنان در باره دیگران به نفی ربوبیت الهی می‌انجامد و نفی عبودیت و بندگی دیگران را در پی دارد، در قرآن بالاترین فضیلت پیامبران و اولیای خدا، عبودیت و خاکساری در برابر حضرت حق و به کمال رساندن بندگی و اطاعت اوست، آری، هم‌چنان که نباید فضایل و مقامات اولیای الهی را انکار کرد، در عین حال، همواره باید متذکر شد که آنان هرچه دارند، از خدا دارند. در بحث بعدی روشن خواهد شد که اهل بیت علیهم‌السلام نیز بر طبق تعالیم قرآن کریم تأکید و اصرار نموده‌اند که در توصیف ایشان نباید به ربوبیت و اولوهیت الهی خدشه‌ای وارد شود (با انکار یا با شریک قرار دادن) و عبودیت و بندگی آنان نیز نباید به فراموش سپرده شود.

معیارهای حدیثی

اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان کسانی که در معرض غلو غالیان قرار داشتند، خود پیش‌قدم مبارزه با غالیان شدند و در خط مقدم جبهه مقابله با غالیان قرار گرفتند، و به‌گونه‌های مختلف درصدد روشن‌گری افکار عمومی و جلوگیری از انحراف مردم برآمدند و از گسترش و نفوذ غالیان و اندیشه‌های آنان در جامعه جلوگیری نمودند. در این میان، اولین کسی که پیش‌بینی ظهور و بروز غالیان را نمود، وجود گرامی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

لا ترفعوني فوق حقي فإن الله تعالى اتخذني عبداً قبل أن يتخذني نبياً.^{۳۰}

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این حدیث، بر عبودیت و بندگی خود تأکید نموده‌اند تا دیگران فراموش نکنند که پیامبر نیز بنده‌ای از بندگان خداوند است و در توصیف او، حقیقت عبودیت و بندگی او را از یاد نبرند. و در جایی دیگر با تشبیه امام علی علیه‌السلام به حضرت عیسی علیه‌السلام از ظهور غلوکنندگان درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام خبر دادند:

يا علي مثلك في هذه الامة كمثل عيسى بن مريم. احبه قوم فأفراطوا فيه و ابغضه قوم فأفراطوا

فيه.^{۳۱}

و پس از ایشان نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام براءت خود را از غالیان در حقیقت بیان فرمود:

اللهم إني بريء من الغلاة كبراءة عيسى بن مريم من النصارى...^{۳۲}

۲۹. سورة اسراء، آیه ۹۳.

۳۰. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۱، ح ۱؛ الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۸۱؛ النوادر للراوندي، ص ۱۲۵، ح ۱۴۳.

۳۱. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۸۹؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴، ح ۳۴ به نقل از احمد بن حنبل در المستند و ابوالسعادات در فضائل العشرة؛ و همچنین

رک، المناقب للخوارزمي، ص ۳۱۷، ح ۳۱۸؛ کنز العمال فی سنن الأفعال و الأفعال، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۴۵۹۶.

۳۲. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الامالی للطوسی، ص ۶۵۰، ح ۱۳۵۰.

هر دو متن از شباهت غلوکنندگان در باره حضرت عیسی علیه السلام و امام علی علیه السلام خبر می‌دهد و البته غالیان در حق حضرت عیسی علیه السلام او را به مقام الوهیت و ربوبیت می‌رساندند. در روایتی امام صادق علیه السلام پس از برشمردن اسامی برخی از غالیان، با تقسیم غالیان در حق اهل بیت علیهم السلام به دو گروه به ریشه‌ها و دلایل غلو آنان اشاره نموده‌اند:

... اَنَا لَا نَخْلُو مِنْ كَذَابِ يَكْذِبُ عَلَيْنَا أَوْ عَاجِزِ الرَّأْيِ كَفَانَا اللَّهُ مُؤْتَةً كُلِّ كَذَابٍ وَ إِذْ أَقْبَهُمْ حَرَّ الْحَدِيدِ.^{۳۳}

طبق این حدیث، گروهی از غالیان انسان‌هایی دروغ‌گو، شیاد و فاسد بودند که از این طریق دنبال منافع دیگری بودند. در واقع، آنان دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند که با تظاهر به دوستی اهل بیت علیهم السلام درصدد رسیدن به خواسته‌های شیطانی خود بودند و گروه دیگر دوست‌دارانی ضعیف‌العقل بودند که ظرف ذهنی آنان، تحمل درک فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام را نداشت. بنا بر این، از دروغ‌گویان و فرصت‌طلبان پیروی می‌کردند و به غلو درباره اهل بیت علیهم السلام پرداخته، آنان را به ربوبیت و امور دیگر منتسب می‌کردند.

در این‌جا با بررسی روایات و دسته‌بندی آنها تلاش کرده‌ایم تا ملاک‌ها و معیارهای غلو را از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام استخراج کنیم.

۱. انتساب ربوبیت و الوهیت به اهل بیت علیهم السلام

بیشترین روایات اهل بیت علیهم السلام در مقابله با غالیان در این باره نقل شده است و گروه‌های مشهور غالیان، محوری‌ترین و فاسدترین اعتقادی که داشتند، انتساب ربوبیت و الوهیت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. اهل بیت علیهم السلام ضمن لعن و طرد غالیان، انتساب ربوبیت و الوهیت به غیرخدا را مصداق کفر و شرک برشمرده و ادعای ربوبیت بندگان خدا را به عنوان کوچک جلوه دادن عظمت الهی تعبیر می‌نمودند (یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعباد الله) و از چنین نسبت‌هایی که غالیان به آنان می‌دادند، به شدت منزجر و برآشفته می‌شدند و با تندترین کلمات با آن برخورد می‌نمودند. به برخی از روایات به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود:

احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، فانّ الغلاة شرّ خلق الله، یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعباد الله...^{۳۴}

مواظب باشید غالیان، جوانانتان را فاسد نکنند؛ زیرا غالیان بدترین خلق خداوند، عظمت خداوند را پایین می‌آورند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌کنند.

۳۳. رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ج ۲، ص ۵۹۳، ح ۵۴۹.

۳۴. الامالی للطوسی، ص ۶۵۰، ح ۱۳۴۹.

امام رضا علیه السلام فرمود:

من تجاوز بأمير المؤمنين عليه السلام العبودية فهو من المغضوب عليهم ومن الضالين؛^{۳۵}
کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را از مرز بندگی فراتر برد، او از مغضوبان و گمراهان خواهد بود.
عن محمد بن زید الطبری: كنت قائماً على رأس الرضا عليه السلام بخراسان و عنده عدة من بني هاشم،
منهم اسحاق بن موسى العباسی فقال: يا اسحاق! بلغني ان الناس يقولون: انا نزع من ان الناس
عبید لنا، لا و قرتي من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قلته قط و لا سمعته من احد من آبائي و لا بلغني
من احد منهم قاله، لكننا نقول: الناس عبید لنا في الطاعة، موال لنا في الدين، فليبلغ الشاهد
الغائب.^{۳۶}

محمد بن زید طبری گفت: من در خراسان نزد حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم و نزدشان
گروهی از بنی هاشم و در میانشان اسحاق پسر موسی بن عیسی عیسی بودند. پس
حضرت فرمود: ای اسحاق، شنیده‌ام مردم می‌گویند ما می‌پنداریم که مردم بندگان ما
هستند. نه. سوگند به خویشاوندی‌ام با رسول خدا صلى الله عليه وسلم هرگز آن را نگفتم و از پدرانم
نشنیده‌ام که آن را بگویند و از کسی نشنیده‌ام که پدرانم آن را گفته باشند، ولی من
می‌گویم: مردم در اطاعت بنده ما هستند و در دین پیرو ما، پس حاضران این سخن را
به غایبان برسانند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لعن الله المغيرة بن سعيد! فانه كان يكذب على أبي فآذاه الله حرّ الحديد، لعن الله من قال فينا ما
لا نقوله في انفسنا و لعنا لله من ازالنا عن العبودية لله الذي خلقنا و اليه مآبنا و معادنا و بيده
نواصيتنا؛^{۳۷}

خدا مغیره بن سعید را لعنت کند! او به پدرم دروغ می‌بست و خداوند داغی آهن (طعم
شمشیر) را به او چشانند. لعنت خدا بر کسی که در باره ما چیزی بگوید که ما خود
نمی‌گوییم [و چنان اعتقادی نداریم]. لعنت خدا بر کسی که ما را بنده خدا نداند؛ خدایی
که ما را آفریده و بازگشت و معاد ما به سوی اوست و زمام اختیار ما در کف اوست!

امام رضا علیه السلام فرمود:

اللهم لا تليق الربوبية الابك، و لا تصلح الالهية الا لك، فالعن النصارى الذين صغروا عظمتك
و العن المضاهين لقولهم من بريتك. اللهم انا عبيدك و ابناء عبيدك، لا نملك لأنفسنا ضراً و لا
نفعاً و لا موتاً و لا حياة و لا نشوراً. اللهم من زعم أننا ارباب فتحن اليك منه براء...^{۳۸}

۳۵. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۳؛ التفسير المنسوب إلى الامام العسكري عليه السلام، ص ۵۰.

۳۶. الكافي، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱۰/۱؛ الامالی للمفيد، ص ۲۵۳، ح ۳؛ الامالی للطوسی، ص ۲۲، ح ۲۷؛ بشارة المصطفى، ص ۷۰.

۳۷. رجال الكشي، ج ۲، ص ۴۸۹، ح ۴۰۰.

۳۸. الاعتقادات للصدوق، ص ۴۱؛ (گفتنی است که شیخ صدوق متن دعا را به عنوان حجت و دلیل برای یک امر اعتقادی قرار داده

بار خدایا! ربوبیت، سزاوار کسی جز تو نیست و الوهیت، شایسته کسی جز تو نباشد. پس لعن و نفرین خود را نثار نصارا کن که عظمت تو را پایین آوردند و نفرین خود را نثار دیگر مردمانی کن که اعتقادی همچون آنان دارند، بار خدایا! ما بندگان تو و زاده بندگان تو هستیم. نه مالک سود و زیانی در حق خود هستیم و نه اختیار مرگ و زندگی و حشر و نشر خود را داریم، بار خدایا! هر کس بگوید ما خدا هستیم، به پیشگاه تو از او بیزاری می‌جوییم ...

۲. شریک قرار دادن اهل بیت علیهم‌السلام با خداوند در خالقیت و رازقیت و ... (تفویض خالقیت، رازقیت، امامت و احیاء به اهل بیت علیهم‌السلام)

ادعای خالقیت و رازقیت اهل بیت علیهم‌السلام و این که این امور از سوی خداوند به آنان تفویض شده است، در روایات متعددی از سوی اهل بیت علیهم‌السلام انکار و اعتقاد به آن مستلزم شرک دانسته شده است. همان طور که پیش‌تر اشاره شد، صدور اموری چون خلق، زنده کردن و میراندن از انبیا و ائمه علیهم‌السلام به عنوان معجزه و کرامت و به اذن الهی و انتساب این امور به آنان در همین حیطة و اندازه مستلزم غلو و شرک نیست؛ چرا که صدور این امور از آنان در طول اراده الهی قرار داشته و به خواست خداوند صورت می‌گیرد؛ هم‌چنان که در قرآن به برخی انبیا نسبت داده شده است^{۳۹} و در برخی از روایات ائمه علیهم‌السلام از توانایی خود بر این امور به اذن الهی اذعان نموده‌اند.^{۴۰} بنا بر این، آنچه مصداق غلو و شرک است، انتساب عام و مطلق این امور است؛ نه صدور آنها به عنوان معجزه و کرامت.

نمونه‌ای از روایات:

امام رضا علیه‌السلام فرمود:

اللهم لك الخلق ومنك الرزق وإياك نعبد وإياك نستعين، اللهم انت خالقنا وخالق آبائنا

الاولين... ومن زعم ان الينا الخلق وعلينا الرزق فنحن منه براء...^{۴۱}

خدایا! آفرینش از آن توست و روزی از تو، تنها تو را بندگی می‌کنیم و از تو مدد می‌جوییم، تویی خالق ما و خالق پدران ما... هر که پنداشت که رجوع آفریدن به سوی ماست و عهده روزی دادن بر ما، ما از او بیزاریم....

عن ياسر الخادم: قلت للرضا علیه‌السلام: ما تقول في التفويض؟ فقال:

ان الله تبارك وتعالى فوض الى نبيه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر دينه فقال: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ

وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^{۴۲} فاما الخلق والرزق فلا.^{۴۳}

است) برای نمونه‌های دیگر ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۶: رجال الکشی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ج ۲ ص ۵۹۴ ح ۵۵۱: بحار الأنوار،

ج ۲۵، ص ۲۶۱ - ۳۲۷.

۳۹. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۴۰. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۰، ح ۳: بصائر الدرجات، ص ۲۸۹ - ۲۹۴.

۴۱. الاعتقادات، ص ۱۰۰.

۴۲. سوره حشر، آیه ۷.

۴۳. عيون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۹.

زراره گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

ان رجلاً من ولد عبد الله بن سبا يقول بالتفويض. قال عليه السلام: و ما التفويض؟ قلت: يقول: ان الله عزوجل خلق محمداً عليه السلام و علياً عليه السلام ثم فوض الامر اليهما، فخلقا و رزقا و احببا وامانا، فقال عليه السلام: «كذب عدو الله، اذا رجعت اليه فاقرأ عليه الآية التي في سورة الرعد: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾».^{۴۴}

مردی از اولاد عبد الله بن سبا قایل به تفویض است. فرمود: تفویض چیست؟ عرض نمودم: می‌گویند که حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را آفرید و بعد از آن، امر را به ایشان تفویض کرد. پس آفریدند و روزی دادند و زنده نمودند و میراندند. فرمود: دروغ گفته دشمن خدا، وقتی پیش او بازگشتی، آیه سوره رعد را بر او بخوان «... یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه آفرینش بر آنان مشتبّه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است، و اوست یگانه قهار».

۳. ادعای علم غیب ذاتی اهل بیت علیهم السلام

علم غیب در عصر نزول قرآن و صدور روایات و حتی بعد از آن معمولاً به معنای علم غیب ذاتی استعمال می‌شده است. شواهد و دلایل گوناگونی بر این مطلب وجود دارد.^{۴۵} بنا بر این، بهترین وجه جمع بین روایاتی که علم غیب را از اهل بیت علیهم السلام نفی می‌کنند و صدها روایتی که حداقل بر آگاهی اهل بیت علیهم السلام از برخی امور غیبی تأکید دارند، آن است که متونی را که به نحو عام و کلی، علم غیب را از اهل بیت علیهم السلام نفی می‌کند، بر علم غیب ذاتی حمل کنیم؛ چرا که تنها خداوند است که به نحو استقلالی و بالذات عالم به غیب است و دیگران اگر بخواهند از غیب آگاهی پیدا کنند، به خواست و عنایت الهی خواهد بود. علامه حیدری در این باره می‌نویسد:

فعلم الغیب المختص بالله تبارک و تعالی هو الموجود علی نحو الاستقلال و الغنی، و من ثم قد یثبت علم الغیب لمخلوق من مخلوقاته تعالی و لکن لا بنحو الاستقلال، بل یكون بذلك فقيراً لله تعالی و محتاجاً الیه، و من ینعلم الغیب بهذه کیفیة هم الرسل و الأنبیاء علیهم السلام حیث قوله جلّ و علا: ﴿فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا ۝ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾.^{۴۶} فهو لاء الرسل الذین ارتضاهم و اصطفاهم و استخلصهم لنفسه، بمقدورهم الاطلاع علی مکنونات علم الغیب بتعلیم منه جلّ و علا....^{۴۷}

۴۴. الاعتقادات، ص ۱۰۰.

۴۵. رک، بررسی غلو در روایات علم اهل بیت از کتاب بصائر الدرجات، ص ۸۲ - ۸۵ (پایان نامه کارشناسی ارشد، از نگارنده).

۴۶. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۴۷. عصمة الانبیاء فی القرآن، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

بنا بر این آنچه که در زمینه علم غیب نباید به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شود، علم غیب ذاتی و استقلالی است که چنین نسبتی قطعاً از مصادیق غلو در باره آنان می‌باشد و الاً آگاهی آنان از غیب به واسطه وحی و الهام و... امری غیرقابل انکار است.
نمونه‌ای از روایات:
۱. ابن مغیره گوید:

كنت انا و يحيى بن عبد الله بن الحسن عند أبي الحسن عليه السلام فقال له يحيى: جعلت فداك اثم يزعمون انك تعلم الغيب فقال: «سبحان الله، ضع يدك على رأسي فوالله ما بقيت شعرة فيه و لا في جسدي الا قامت، ثم قال: لا والله ما هي الا وراثة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم»؛^{۴۸}
من و يحيى بن عبد الله بن حسن در خدمت امام ابی الحسن علیه السلام بودیم، یحیی به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! عده‌ای معتقدند که شما علم غیب می‌دانید. فرمود: «سبحان الله، دست بر سرم بگذار، ببین که - به خدا سوگند - هر مویی که در سر و پیکر من است، بر بدنم راست شد! سپس فرمود: نه - به خدا سوگند - آنچه می‌دانیم، همه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم به ارث برده‌ایم».

با توجه به ذیل روایت، معلوم می‌شود که مراد از علم غیب، علم غیب ذاتی و بدون تعلیم است، که از سوی امام علیه السلام انکار شده است.
۲. سدیر گوید:

كنت انا و ابوبصير و يحيى البزاز و داود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام اذ خرج الينا و هو مغضب، فلما اخذ مجلسه قال: «يا عجبا لأقوام يزعمون أنا نعلم الغيب، ما يعلم الغيب الا الله عزوجل، لقد هممت بضرب جاريتي فلانة، فهربت مني فما علمت في اي بيوت الدار». قال سدیر: فلما أن قام من مجلسه و صار في منزله، دخلت انا و ابوبصير و ميسر و قلنا له: جعلنا فداك! سمعناك و انت تقول كذا و كذا في امر جاريتك و نحن نعلم أنك تعلم علماً كثيراً و لا ننسبك الى علم الغيب. فقال: يا سدیر! ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى. قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزوجل: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؟^{۴۹} قلت: جعلت فداك! قد قرأته. قال: فهل عرفت الرجل؟ و هل علمت ماكان عنده من علم الكتاب؟ قلت: أخبرني به. قال: قدر قطرة من الماء في البحر الاخضر فما يكون ذلك من علم الكتاب؟ قلت: جعلت فداك! ما أقل هذا؟ فقال: يا سدیر! ما اكثر هذا، ان ينسبه الله عزوجل الى العلم الذي

۴۸. الأمالی للمفید، ص ۲۳، ح ۵؛ رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۵۳۰.
۴۹. سورة نمل، آیه ۴۰.

اخبرك لا به. يا سدير! فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزوجل ايضاً: ﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؟^{۵۰} قلت: قد قرأته جعلت فداك! قال: أفمن عنده علم الكتاب كله أفهم ام من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله. فأوماً بيده الى صدره و قال: علم الكتاب و الله كله عندنا، علم الكتاب و الله كله عندنا؛^{۵۱}

در مجلس امام صادق^ع بودیم، آن حضرت با چهره خشمگین وارد شد و چون به جای خود نشست، فرمود: و اعجبا از مردمانی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم. غیب را جز خدای عز و جل نمی‌داند. من خود آهنگ نمودم فلانه کنیزکم را برنم، از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است. سدير گوید: چون از جای برخاست و به اندرون منزل تشریف برد، من و ابو بصير و ميسر خدمت او رفتيم و به او گفتيم: قربانت، ما از تو شنيديم که چنين و چنان فرمودی در باره کنیزک خود با این که می‌دانیم شما علم بسیاری داری و باز هم نسبت علم غیب به شما نمی‌دهیم، گوید: امام^ع فرمود: ای سدير مگر تو قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا، فرمود: تو در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی به این آیه برخوردی: «گفت آن که نزد او بود علمی از کتاب: من آن را برای تو می‌آورم پیش از آن که چشم بر هم زنی»؟ گوید: گفتم: قربانت، من آن را خوانده‌ام. فرمود: آن مرد را شناختی و دانستی چه علمی از کتاب نزد او بوده؟ گوید: گفتم: به من از آن خبر دهید. فرمود: علم او به اندازه یک قطره بوده است در دریای اخضر (مدیترانه) این اندازه چیست نسبت به علم کتاب؟

گوید: گفتم: قربانت، چه بسیار کم است این اندازه. فرمود: ای سدير، چه بسیار است که خدای عز و جل او را منسوب به آن علمی کرده که من به تو خبر می‌دهم. ای سدير، آیا در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی این آیه را خوانده‌ای: «بگو بس است برای گواه میان من و شما خداوند و کسی که علم کتاب دارد» گوید: گفتم: آن را خوانده‌ام قربانت. فرمود: کسی که همه علم کتاب را دارد بافهم‌تر است یا کسی که جزئی از علم کتاب را دارد؟ گفتم: نه، بلکه آن که علم همه کتاب را دارد او بافهم‌تر است. سپس با دست خود اشاره به سینه‌اش کرده و فرمود: به خدا علم کتاب نزد ماست، به خدا همه‌اش نزد ماست.

علامه مجلسی در *مرآة العقول* به خاطر مجهول بودن برخی از روایات، سند روایت را ضعیف دانسته است.^{۵۲} از طرفی، با توجه به ذیل روایت، آنچه در ابتدای روایت آمده - که دلالت بر نفی علم به غیب دارد - از روی تقیه بوده است. وجه دیگر، آن است که بگوییم، غرض نفی علم غیب ذاتی بوده است نه مطلق آگاهی از غیب.
۳. و مما خرج عن صاحب الزمان - صلوات الله عليه - رداً على الغلاة من التوقيع جواباً لكتاب كتب اليه على يدي محمد بن علي بن هلال الكرفي:

۵۰. سورة رعد، آية ۴۳.

۵۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳؛ بصائر الدرجات، ص ۲۳۰، ح ۵.

۵۲. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۱۱۲.

یا محمد بن علی! تعالی الله عزوجل عما یصفون، سبحانه و بحمده، لیس نحن شرکاء فی علمه، بل لا یعلم الغیب غیره... أتئی بریء الی الله و الی رسوله ممن یقول: أنا نعلم الغیب او نشارك الله فی ملکه أو یحلنا محلاً سوی المحل الذی نصبه الله لنا...^{۵۳}

از جمله توفیعاتی که از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام در رد غلات خارج شده، نامه‌ای است که در پاسخ محمد بن علی بن هلال کرخی داده‌اند: ای محمد بن علی، خداوند بسی برتر از آن چیزهایی است که او را وصف می‌کنند، پاک و منزّه است و به حمد شایسته، ما هرگز شریکان او در علم نیستیم و نه در قدرت و نیرویش، بلکه هیچ کس جز او از غیب خبردار نیست... من بیزاری می‌جویم از کسی که بگوید، ما علم غیب داریم یا در ملک خدا مشارکت داریم و جایگاه ما را در مکانی جز آن محلی که خداوند قرار داده، قرار دهد.

در باره این روایت توجه به چند نکته ضروری است:

(الف) علاوه بر مرسل بودن روایت، محمد بن علی بن هلال کرخی مجهول است و تنها جایی که نامی از او برده شده، همین متن از *الاحتجاج* طبرسی است. بنا بر این روایت از نظر سند ضعیف است.

(ب) آنچه در متن روایت نفی شده، قول به علم غیب ذاتی اهل بیت علیهم السلام بوده که مساوی با شریک قرار دادن اهل بیت علیهم السلام با خداست (لیس نحن شرکاء فی علمه)، (انا نعلم الغیب أو نشارك الله فی ملکه). از این رو، مطلق آگاهی اهل بیت علیهم السلام از غیب نفی نشده است.

(ج) علامه مجلسی ذیل روایت می‌نویسد:

مراد از نفی علم غیب از اهل بیت علیهم السلام، این است که آنان بدون وحی و الهام از غیب خبر ندارند؛ اما آگاهی آنان از غیب از طریق وحی و الهام قابل انکار نیست، چرا که عمده معجزات انبیا و اوصیا خبر دادن از امور غیبی بوده است.^{۵۴}

۴. عن عمار الساباطی قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الامام یعلم الغیب؟ فقال:

لا و لکن اذا اراد ان یعلم الشیء اعلمه الله ذلك.^{۵۵}

روایت دلالت دارد که ائمه علیهم السلام می‌توانند به تعلیم الهی از غیب آگاه شوند.

نکته دیگری که در این جا می‌توان مطرح کرد و در باره همه روایت‌هایی که علم غیب را از اهل بیت علیهم السلام نفی می‌کنند، قابل صدق و تطبیق است، آن که در این روایات، ائمه علیهم السلام با توجه به میزان عقل و درک و ظرفیت مخاطبان سخن گفته‌اند و اگر علم به غیب را نفی نمی‌کردند، امکان داشت که افراد ضعیف دچار کج فهمی شده و در باره آنان افکار نادرست و غلوآمیز کرده و احیاناً آنان را به ربوبیت و ... متصف کنند.

۵۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۴۹، ح ۳۴۷.

۵۴. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۸.

۵۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ بصائر الدرجات، ص ۳۱۵، ح ۴.

۴. ادعای نبوت ائمه علیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

أبرأ من قال: أنا أنبياء.^{۵۶}

امام صادق علیه السلام فرمود:

من قال إنا أنبياء، فعليه لعنة الله و من شك في ذلك فعليه لعنة الله.^{۵۷}

سدیر: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: ... و عندنا قوم یزعمون انکم رسل ... فقال:

یا سدیر! سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء و بریء الله منهم و رسوله، ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی، و الله یا یجمعنی الله و ایاهم یوم القيامة الا و هو ساخط علیهم، قلت: فما انتم؟ قال: نحن خزان علم الله، نحن تراجمه أمر الله، نحن قوم معصومون...^{۵۸}

آنچه در این روایات مورد نفی و بیزاری ائمه علیهم السلام واقع شده، انتساب نبوت به ایشان است و این مسأله منافاتی ندارد که ائمه علیهم السلام از نظر مقامات معرفتی و معنوی همتراز یا بالاتر از انبیای پیشین باشند. بنا بر این، آنچه نفی شده، مقام نبوت و جنبه پیام‌آوری و تشریح است.

۵. تفضیل ائمه علیهم السلام بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و یا مساوی دانستن ائمه علیهم السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله

هر گونه توصیفی از ائمه علیهم السلام - که متضمن تفضیل و برتر دانستن آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و یا ائمه علیهم السلام را از نظر درجه و رتبه همتراز با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار دهد - از مصادیق غلو خواهد بود. از اعتقادات روشن و صریح شیعه است که اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقامی پایین‌تر از پیامبر گرامی اسلام هستند. امام صادق علیه السلام فرمود:

اتقوا الله، و عظموا الله و عظموا رسول الله صلی الله علیه و آله و لا تفضلوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله احداً، فان الله تبارک و تعالی قد فضله.^{۵۹}

دو بحث مرتبط با ملاک‌های حدیثی غلو

بحث اول: معیار کلی

از جمله اموری که در روایات به آن پرداخته شده و می‌تواند به عنوان معیاری عام و کلی در بحث غلو مطرح باشد، آن است که به اهل بیت علیهم السلام چیزی نسبت داده شود که خود آنان به آن معتقد نبوده و چنین نسبتی را قبول ندارند:

۵۶. رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۴۵۶؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۷.

۵۷. رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۹۰، ح ۵۴۰.

۵۸. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۶.

۵۹. قرب الاسناد، ص ۶۱ و ۷۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في انفسنا...^{۶۰}

امام رضا علیه السلام فرمود:

اللهم انى ابرا اليك من الذين قالوا فينا ما لم نقله في انفسنا.^{۶۱}

امام صادق علیه السلام فرمود:

الويل لمن كذب علينا، وان قوما يقولون فينا ما لا نقوله في انفسنا.^{۶۲}

روشن است که این روایات را نمی‌توان به عنوان ملاکی مستقل از سایر ملاکها مطرح کرد؛ چرا که این روایات شامل تمامی مواردی که در احادیث اهل بیت علیهم السلام به آنها اشاره شده، می‌شود و در واقع توضیحی عام و کلی از همه ملاکهای گفته شده است. در هر حال، این روایات بیانگر این موضوع هستند که برای توصیف اهل بیت علیهم السلام باید به خود آنان مراجعه کنیم؛ چون هیچ کس غیر از آنان نمی‌تواند به معرفت و شناخت کامل و بایسته‌ای از اهل بیت علیهم السلام دست یابد. بنا بر این، لازم است بر اساس سخنان و توصیفات خود اهل بیت علیهم السلام به توصیف آنان بپردازیم و آنچه را که به خود نسبت داده‌اند، به آنان نسبت دهیم و آنچه را که نفی کرده‌اند، نفی کنیم.

بحث دوم: روایات «قولوا فینا ما سنئتم»

مجموعه روایاتی در منابع حدیثی نقل شده که در صورت اطمینان به صدور آنها می‌تواند به عنوان معیاری در بحث غلو، مورد استفاده قرار بگیرد. محتوای این احادیث - که با اسناد متفاوت و عبارات مشابه نقل شده - آن است که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند که ما را از حد خدایی و ربوبیت پایین آورید و به عبودیت و بندگی ما معتقد شوید. پس از آن در فضایل ما هرچه خواستید، بگویید. در برخی از روایات، عبارات دیگری به این معنا که «و هرگز به کنه فضائل ما نخواهید رسید» یا «به خدا قسم که از دانش ما، جز آلفی به شما نرسیده است» اضافه شده است. البته در بیش‌تر متون در ابتدا یا در انتها از غلو نهی شده است (ایاکم و الغلو فینا)، از آنجا که این روایات مورد اعتراض و نقد قرار گرفته و متأسفانه برخی بدون تأمل و دقت کافی با صراحت آنها را جعلی و موضوع قلمداد کرده‌اند^{۶۳} و بعضی دیگر این روایات را به منزله چک سفید امضا شده برای انتساب صفات خدایی و معجزات به امامان دانسته‌اند،^{۶۴} نظر می‌رسد بررسی این روایات لازم و ضروری باشد.

۶۰ رجال الکشی، ج ۲، ص ۴۸۹، ح ۴۰۰ و ص ۵۹۰، ح ۵۴۲.

۶۱ الاعتقادات، ص ۹۹.

۶۲ رجال الکشی، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۱۷۲.

۶۳ ر.ک: محورهای فعالیت غلاة، ص ۲۳۱ - ۲۳۹.

۶۴ ر.ک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۹.

١. محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (شيخ صدوق): حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ الْيَقْطِينِي، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَّمَهُ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلَسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعِ مِائَةِ بَابٍ مِمَّا يَصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، قَالَ عليه السلام: «... إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا، قُولُوا إِنَّا عَبِيدُ مَرْبُوبِينَ وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ، مِنْ أَحِبِّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَ لِيَسْتَعِنَ بِالْوَرَعِ، فَانَّهُ أَفْضَلُ مَا يَسْتَعَانُ بِهِ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...»^{٦٥}

٢. صفار: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَرْدَةَ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرِ الْخَزَّازِ، عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا إِسْمَاعِيلُ! ضَعِ لِي فِي الْمَتَوَضَّأِ مَاءً، فَقَمْتُ فَوَضَعْتَ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَنَا أَقُولُ فِيهِ كَذَا وَ كَذَا وَ يَدْخُلُ الْمَتَوَضَّأَ يَتَوَضَّأُ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فَقَالَ: «يَا إِسْمَاعِيلُ! لَا تَرْفَعِ الْبِنَاءَ فَوْقَ طَاقَتِهِ، فَيَنْهَدِمَ، اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قُولُوا بِنَا مَا شِئْتُمْ»^{٦٦}

٣. صفار: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْحَشَابِ، عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مَهْرَانَ، عَنِ عَثَانَ بْنِ جَبَلَةَ، عَنِ كَامِلِ الثَّارِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ لِي: يَا كَامِلُ! اجْعَلْ لَنَا رَبًّا نَتُؤَبِّدُ إِلَيْهِ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ. فَقُلْتُ: نَجْعَلُ لَكُمْ رَبًّا تَتُؤَبِّدُونَ إِلَيْهِ وَ نَقُولُ فِيكُمْ مَا شِئْنَا! فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقَالَ: مَا عَسَى أَنْ تَقُولُوا؟! [مثلاً چه خواهيد گفتم] و الله ما خرج اليكم من علمنا الا ألف غير معطوفة.^{٦٧}

٤. من كتاب الدلائل للحميري عن مالك الجهني: كنا بالمدينة حين اجلبت الشيعة و صاروا فرقاً، ففتحنا عن المدينة ناحية ثم خلونا فجعلنا نذكر فضائلهم و ما قالت الشيعة الى ان خطر ببالنا الربوبية، فما شعرنا بشيء؛ اذا نحن بأبي عبد الله عليه السلام واقف على حمار فلم ندر من اين جاء، فقال: يا مالك و يا خالد! متى أحدثتم الكلام في الربوبية؟ فقلنا: ما خطر ببالنا الا الساعة. فقال: اعلموا ان لنا رباً يكلاؤنا بالليل و النهار، نعبده، يا مالك و يا خالد! قولوا فينا ما شئتم و اجعلونا مخلوقين، فكررهما علينا مراراً.^{٦٨}

٦٥ الخصال، ص ١٤٠ ح ١٠؛ تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، ص ١٠٤؛ غرر الحكم و درر الكلم، ح ٢٧٤٠؛ عيون الحكم و المواعظ، ص ١٠١.

٦٦ بصائر الدرجات، ص ٢٣٦، ح ٥؛ الخرائج و الجرائع، ج ٢، ص ٧٣٥، ح ٤٥ (عبارت «الا النبوة» در متن منقول توسط خرائج در انتهای حدیث دیده می شود): الثاقب فی المناقب، ص ٤٠٢، ح ٣٣٠.

٦٧ همان، ص ٥٠٧، ح ٨؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ٥٩.

٦٨ كشف الغمّة في معرفة الأئمة، ج ٢، ص ٤٠٩.

۵. ابو منصور الطبرسی: حدّثنی السید العالم العابد ابو جعفر مهدی بن ابی حرب الحسینی المرعشی، قال: حدّثنی الشیخ الصدوق عبد الله بن جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی، قال: حدّثنی ابی محمد بن احمد، قال: حدّثنی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، قال: حدّثنی ابوالحسن محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادی، قال: حدّثنی ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار، عن الامام العسکری، عن الامام الرضا: قال امیر المؤمنین: «لا تتجاوزوا بنا العبودیة، ثم قولوا ما شئتم و لن تبلغوا و ایاکم و الغلو کغلو النصاری فاتی بریء من الغالین»^{۶۹}

ب) اسناد

سند اولین روایت صحیح است و راویان آن از افراد ثقه و مورد اعتماد هستند، اما چهار روایت بعدی با اشکالاتی در سند مواجه هستند؛ روایت دوم، سوم و پنجم به خاطر مجهول بودن برخی از روات آن ضعیف‌اند و روایت چهارم نیز بدون سند نقل شده است.

گفتنی است که در سند روایت اول، قاسم بن یحیی و حسن بن راشد از سوی ابن غضایری تضعیف شده‌اند؛ گذشته از آن که اساساً انتساب کتاب به ابن غضایری با تردید مواجه است^{۷۰}، تضعیفات ابن غضایری قابل اعتماد نیست. در باره قاسم بن یحیی و حسن بن راشد شواهدی وجود دارد که حداقل، قابل قبول بودن روایت ایشان را اثبات می‌کند:

۱. انتساب کتاب از سوی نجاشی و شیخ طوسی به ایشان با ذکر طریق دو بزرگوار به کتاب^{۷۱}؛
 ۲. روایت اجلا و بزرگان از هر دو؛ از قاسم بن یحیی، بزرگانی چون، ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن محمد بن عیس اشعری، احمد بن محمد بن خالد برقی و محمد بن عیسی بن عبید، و از حسن بن راشد، افرادی چون محمد بن ابی عمیر و ابراهیم بن هاشم قمی روایت کرده‌اند.

۳. کثرت روایت هر دو در منابع معتبر حدیثی؛ در کتاب الکافی از حسن بن راشد، هشتاد روایت و از قاسم بن یحیی ۶۵ روایت وجود دارد.

۴. قول شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه؛ ایشان پس از نقل زیارتی، علت انتخاب آن را اصح بودن سند آن دانسته است: «واخترت هذه لهذا الكتاب، لانها اصح الزیارات عندی من طریق الروایة»^{۷۲}. در سند این زیارت قاسم بن یحیی و حسن بن راشد قرار دارند.

۵. قرار داشتن در اسناد روایات تفسیر القمی و کامل الزیارات^{۷۳}؛

۶. حسن بن راشد از مشایخ بلا واسطه محمد بن ابی عمیر است که به شهادت شیخ طوسی جز از ثقات نقل نمی‌کند.^{۷۴}

۶۹. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۳۱۴؛ التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، ص ۵۰، ح ۲۴.

۷۰. ر.ک، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۶۵.

۷۱. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۱۸۴، رقم ۸۶۴؛ الفهرست، ص ۲۰۲، رقم ۵۷۵.

۷۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۸.

۷۳. ما این مسأله را به عنوان مؤید در نظر گرفتیم، اما برخی قرار گرفتن در اسناد این دو کتاب را دلیل بر وثاقت می‌دانند.

۷۴. ر.ک: عمدة الاصول، ج ۱، ص ۱۵۴.

ج) بررسی محتوا

مفادی که این روایات در بردارنده آن هستند، از این قرار است:

۱. نهی از غلو درباره اهل بیت علیهم السلام؛

ایاکم و الغلو فینا - یا اسماعیل! لا ترفع البناء فوق طاقته، فینهدم؛ ایاکم و الغلو کغلو

النصاری؛ فانی بریء من الغالین.

۲. تأکید بر عبودیت و بندگی اهل بیت علیهم السلام؛

قولوا انا عبید مربوبون؛ اجعلونا مخلوقین؛ اجعل لنا رباً نؤوب الیه؛ ان لنا رباً یکلأ باللیل و

النهار، نعیده؛ لا تتجاوزوا بنا العبودیة.

۳. عظمت و بزرگی قدر و منزلت و فضایل اهل بیت علیهم السلام و ناتوانی عقل بشری از درک و دست یافتن

به آنها.

قولوا فی فضلنا ما شئتم؛ ما عسی ان تقولوا؟ و الله ما خرج الیکم من علمنا الا الف غیر

معطوفة؛ قولوا ما شئتم و لن تبلغوا.

اُثمه علیهم السلام در این روایات با نهی از غلو، به این مسأله مهم توجه داده‌اند که در مواجهه با فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام نباید عبودیت و بندگی و خاکساری آنان در درگاه ربوبی را به فراموشی سپرد. وقتی امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لا تتجاوزوا بنا العبودیة؛ ما را از مرز بندگی فراتر نبرید»، خط قرمزی را تعریف می‌کنند که در شناخت غلو و مواجهه با آن نکته‌ای اساسی و مهم است. عبودیت و بندگی محض اهل بیت علیهم السلام یک امر جزئی و تشریفاتی برای آنان نیست، بلکه طبق این روایات و دهها آیه و روایت دیگر، جوهره و پایه تمامی فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام است. نفی ربوبیت و اثبات عبودیت و بندگی اهل بیت علیهم السلام لوازم بسیار زیادی به دنبال دارد که هر کس به آنها توجه داشته باشد، از افتادن در وادی غلو در امان می‌ماند.^{۷۵} از طرف دیگر، این روایات به حقیقت دیگری نیز اشاره دارند و آن، این که اهل بیت علیهم السلام از درجه‌ای از کمال و فضایل برخوردار هستند که برای دیگران، امکان درک و دست‌یابی به آن وجود ندارد. عبارت «لن تبلغوا» و «ما عسی ان تقولوا؟» (با استفهام انکاری) بیان‌گر آن است که تلاش‌ها برای درک و بیان اوج فضایل و جایگاه اهل بیت علیهم السلام با شکست مواجه خواهد شد، مگر آن که با تمسک به اهل بیت علیهم السلام و آموختن از خود آنان به توصیف آنان بپردازیم. آری آنان در مقام و جایگاهی قرار دارند که هیچ طامع و آرزومندی، طمع و آرزوی ادارک و رسیدن به آن جایگاه را به خود راه نمی‌دهد (ولا یطمع فی ادراکه طامع^{۷۶}). بنا بر این، مفاد این روایات اموری صحیح، قابل قبول و مورد تأیید قرآن و روایات است. تنها

۷۵. و شاید دعایی که شیخ طوسی، سید ابن طاووس و دیگران نقل کرده‌اند، اشاره به همین موضوع داشته باشد. در عبارتی از این دعا - که از ناحیه مقدسه نقل شده و به دعای «رجیئه» مشهور است - آمده است: «لا فرق بینک و بینها [بینهم] الا أنهم عبادک و خلقک». رک: مصباح المتعجد، ص ۸۰۳: الإقبال، ج ۳، ص ۲۱۴.

۷۶. فرازی از زیارت جامعه کبیره، رک: کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳ ح ۳۲۱۳: تهذیب الأحکام، ج ۶ ص ۹۸، ح ۱۷۷ و...

نقطه‌ای که می‌تواند مورد اعتراض قرار بگیرد، جمله «قولوا فینا ما شئتم» است. برخی این عبارت را چک سفید امضا شده برای جعل و وضع دانسته‌اند و معتقدند معنای این جمله این است که هر کس هر چه دلش بخواهد، می‌تواند در باره اهل بیت بگوید. به نظر می‌رسد، نهایت کج‌فهمی است اگر کسی از این روایات، جواز جعل و کذب را برداشت کند و بیندازد که بی‌محبا و بدون قید و بند می‌توان هرگونه نسبتی را به اهل بیت علیهم‌السلام داد.^{۷۷} این مسأله از بدیهیات پژوهش‌های حدیثی است که باید احادیث را در کنار هم دید و با هم معنا کرد (و به اصطلاح باید خانواده حدیث تشکیل شود). اگر اهل بیت علیهم‌السلام، «قولوا فینا ما شئتم» دارند، «لعن الله من قال فینا ما لم نقله فی انفسنا» هم دارند. امام علیه‌السلام، هرگز به جعل و کذب دستور نمی‌دهد. بنا بر این، در انتساب فضایل به اهل بیت علیهم‌السلام علاوه بر آن که نباید مرتکب کذب شد، باید تنها با مراجعه به آیات قرآن و سخنان خود اهل بیت به توصیف آنان پرداخت؛ چرا که جز آنان، کس دیگری توانایی معرفت مقام و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام را ندارد. بنا بر این، «قولوا فینا ما شئتم» به این معناست که با توجه به ملاک‌های قرآنی و دستورات الهی و تعالیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصیای ایشان و پایبند بودن به ملاک‌های عقلی، هرچه در باره فضایل و مقامات ما اهل بیت بگویید، کم گفته‌اید. به عبارت دیگر، مواظب باشید که از خطوط قرمزی که قرآن و اهل بیت ترسیم نموده‌اند، تجاوز نکنید. آن‌گاه، به بالاترین درجه از فضایل و کمالات اهل بیت معتقد باشید. از طرف دیگر، نگارنده معتقد است که این روایات جامع تمامی ملاک‌هایی که در مباحث پیشین گفته شد، هست. در واقع، نفی ربوبیت اهل بیت علیهم‌السلام و عدم تجاوز از مرز بندگی آنان، هم شامل انتساب ربوبیت و الوهیت می‌شود و هم انتساب صفات اختصاصی الهی را در بر دارد؛ چرا که آنها از شوون ربوبیت است و به ضمیمه عبارت «الا النبوة» - که در برخی منابع اضافه شده - انتساب نبوت به ائمه علیهم‌السلام را نیز شامل می‌شود، و در یک کلمه تمامی موارد غلو در ذات و صفات را شامل شده و نفی می‌کند.

در شناخت روایات غلوآمیز، علاوه بر معیارهای قرآنی وحدیثی، می‌توان از داده‌های عقلی نیز بهره جست. عقاید گروه‌های غلات در طول تاریخ، علاوه بر آن‌که در تعارض با تعالیم قرآن و سنت و ضروریات دین بوده، مخالف با مسلمات عقلی نیز بوده است. به طور کلی انتساب هرگونه صفت یا خصوصیتی به اهل بیت علیهم‌السلام - که در تعارض با مسلمات و ضروریات عقلی باشد - مردود خواهد بود. بررسی تفصیلی این موضوع مجال و نوشته دیگری می‌طلبد.

کتابنامه

- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علی المتقی بن حسام الدین الهندی، تصحیح: صفوة السقا، بیروت، مکتبة التراث الاسلامی، ۱۳۹۷ق.
- «دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث»، محمد احسانی فر لنگرودی، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳۷.

۷۷. مشابه همین کج‌فهمی در باره احادیثی مانند «اذا عرفت فاعمل ما شئت» نیز صورت گرفته است. ر.ک: روش فهم حدیث، ص ۲۴۱ - ۲۴۳.

- اصول علم الرجال، عبدالهادى الفضلى، بيروت، مؤسسة أم القرى للتحقيق والنشر، ١٤١٦ق.
- الاحتجاج، احمد بن على بن أبى طالب الطبرسى، تحقيق: ابراهيم البهادرى، محمد هادى به، قم، انتشارات اسوه، ١٤١٣ق.
- الاعتقادات، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (شيخ صدوق)، تحقيق: عصام عبد السيد، قم، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، ١٣٧١ ش.
- الإقبال بالاعمال الحسنة، تحقيق: جواد القيومى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٤ق.
- الأمالى، محمد بن الحسن الطوسى، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم، نشر دار الثقافة، ١٤١٤ق.
- الأمالى، محمد بن محمد بن نعمان العكبى البغدادى (شيخ مفيد)، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٤٠٣ق.
- التفسير المنسوب الى الامام العسكرى عليه السلام، قم، مدرسة الامام الهادى عليه السلام، ١٤٠٩ق.
- التوحيد، شيخ صدوق، تحقيق: هاشم الحسينى الطهرانى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٩٨ق.
- الثاقب فى المناقب، محمد بن على بن حمزة الطوسى، تحقيق: رضا علوان، قم، مؤسسة انصاريان، ١٤١٢ق.
- الجعفرىات (الأشعثيات)، محمد بن محمد الأشعث الكوفى، تهران، مكتبة نينوى الحديث.
- الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندى، قم، مؤسسة الامام المهدي (عج)، ١٤٠٩ق.
- الخصال، شيخ صدوق، تحقيق: على اكبر غفارى، بيروت، مؤسسة الأعلمى، ١٤١٤ق.
- الغلو فى الدين فى حياة المسلمين المعاصرة، عبد الرحمن بن معلا اللويحق، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
- الفهرست، محمد بن الحسن الطوسى، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، قم، نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
- الكافى، محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٨٩ق.
- المناقب (مناقب آل أبى طالب)، محمد بن على بن شهر آشوب مازندراني، قم، المطبعة العلمية.
- المناقب، الموفق بن احمد المكى الخوارزمى، تحقيق: مالك محمودى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٤ق.
- النوادر، فضل الله الراوندى، تحقيق: سعيدرضا عسكرى، قم، دار الحديث، ١٣٧٧ ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، محمد باقر مجلسى، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
- بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، محمد بن على الطبرى، نجف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٣ق.
- بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار القمى، قم، مكتبة آية الله المرعشى، ١٤٠٤ق.
- تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن على الحرانى، تحقيق: على اكبر غفارى، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٠٤ق.
- تنقيح المقال فى علم الرجال، عبد الله مامقانى، نجف، مطبعة المرتضوية.

- تهذیب الأحكام، محمد بن الحسن الطوسی، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
- دانش نامه امام علی علیه السلام، علی اکبر رشاد و دیگران، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
- رجال الطوسی، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: جواد القیومی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۵ق.
- رجال النجاشی، احمد بن علی النجاشی، تحقیق: محمد جواد نائینی، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۸ق.
- روش فهم حدیث، عبد الهادی مسعودی، تهران، انتشارات سمت - دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۴ ش.
- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبید الله بن عبد الله النیسابوری، تحقیق: محمدباقر المحمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- عدة الاصول، محمد بن الحسن الطوسی، قم، محمدرضا الأنصاری، ۱۳۷۶ ش.
- عصمة الأنبياء فی القرآن، کمال الحیدری، بقلم محمود نعمة الجیاشی، بیروت، دار فرقد، ۱۴۲۴ق.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تهران، منشورات جهان.
- عیون الحكم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، تحقیق: حسین الحسنی البیرجندی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶ ش.
- غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد التمیمی الأمدی، تحقیق: میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش.
- قرب الاسناد، عبد اله بن جعفر الحمیری القمی، تهران، مکتبه نینوی الحدیث.
- کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- کشف الغمّة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی بن أبی الفتح الاربلی، بیروت، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۱هـ.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن الطبرسی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸ق.
- محورهاى فعالیت غلاة، علی رضا کهنموئی (پایان نامه)، قم، دانشکده اصول الدین.
- مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان الحلّی، قم، انتشارات الرسول المصطفی.
- مرآة العقول، محمدباقر مجلسی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ ش.
- مشکلة الغلو فی الدین فی العصر الحاضر، عبد الرحمن بن معلا اللویحق، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- مصباح المتهجد، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: علی اصغر مروارید، بیروت، مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
- معجم رجال الحدیث، ابو القاسم موسوی خویی، قم، منشورات مدینه العلم.
- مکتب در فرایند تکامل، حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه: هاشم ایزدپناه، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۶ش.